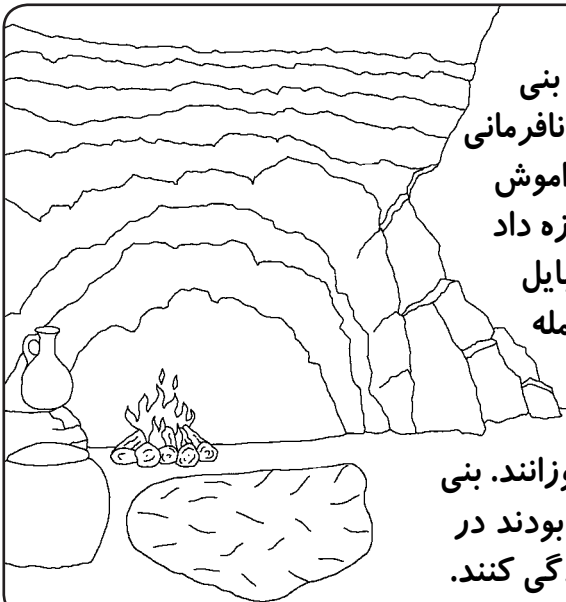


کتاب مقدس برای کودکان تقدیم می کند



ارتش کوچک جدعون



بعد از مرگ
یوشع، همه قوم بنی
اسرائیل از خدا نافرمانی
کرده و او را فراموش
کردند. خدا اجازه داد
تا مدیانی‌ها و قبایل
دیگر به آنها حمله
کنند و
مزارع و خانه
های آنها را بسوزانند. بنی
اسرائیل مجبور بودند در
غارها زندگی کنند.

2

نویسنده: Edward Hughes

طراحی تصاویر:
Janie Forest
Alastair Paterson

بازگویی از: Ruth Klassen

ترجمه شده توسط: آرمین باقری

ناشر: Bible for Children
www.M1914.org

©2021 Bible for Children, Inc.
حق چاپ: شما اجازه دارید که این داستان‌ها را کپی و یا چاپ
نمایید به شرط آن که رایگان توزیع شود.

1

مدیانی‌ها از محل مخفی او خبر
نداشتند ولی خداوند می‌دانست!
خداوند یک فرشته را
فرستاد تا پیامی به
جدعون بدهد.



4

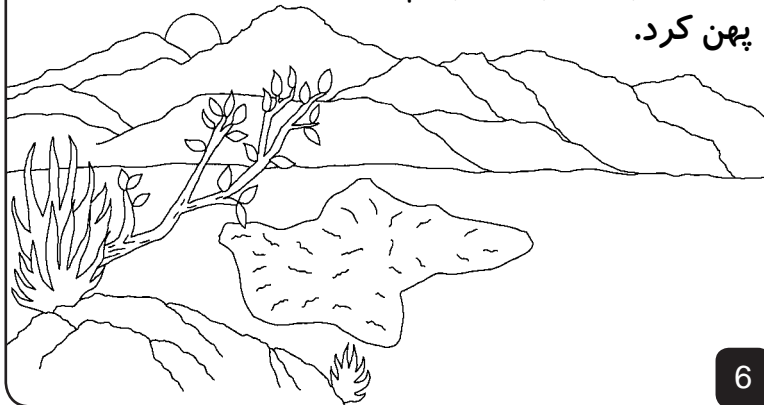
یک اسرائیلی به نام "جدعون"
یک مکان مخفی برای کشت
گندم داشت. او دانه‌های
گندم را در یک چرخشت
که در زیر یک



3

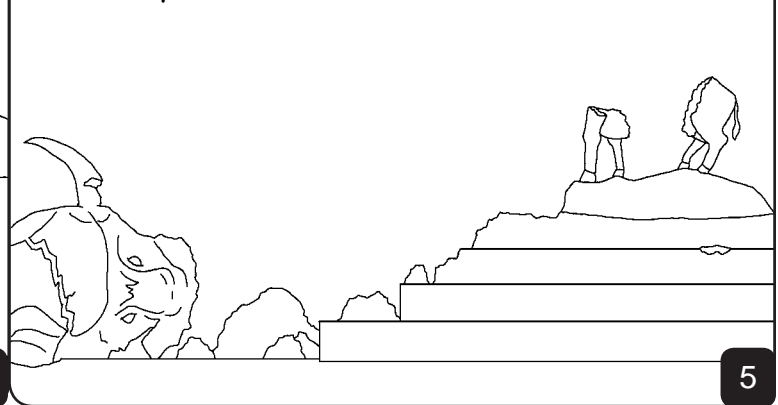
درخت بزرگ
مخفی کرده
بود می‌کوبید.

همچنین خداوند می‌خواست که جدعون لشکر اسرائیلیان
را در برابر مدیانی‌ها رهبری کند. اما جدعون ترسید، او
نشانه‌ای خاص درخواست کرد که مطمئن شود که خدا با
اوست. سپس او پوست پشم دار گوسفندی را روی زمین
پهن کرد.



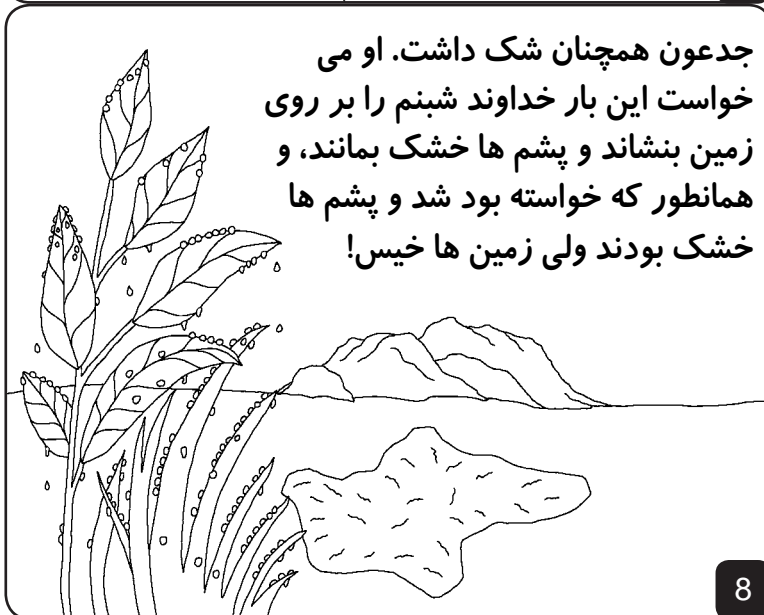
6

خداوند می‌خواست که جدعون بتهای پدرش از خدایان
دروغین را خراب کند و یک مذبح برای خدای حقیقی
بسازد. اگر چه جدعون می‌ترسید که هموطنانش او را
بکشند، اما آنچه را که خدا دستور داده بود انجام داد.



5

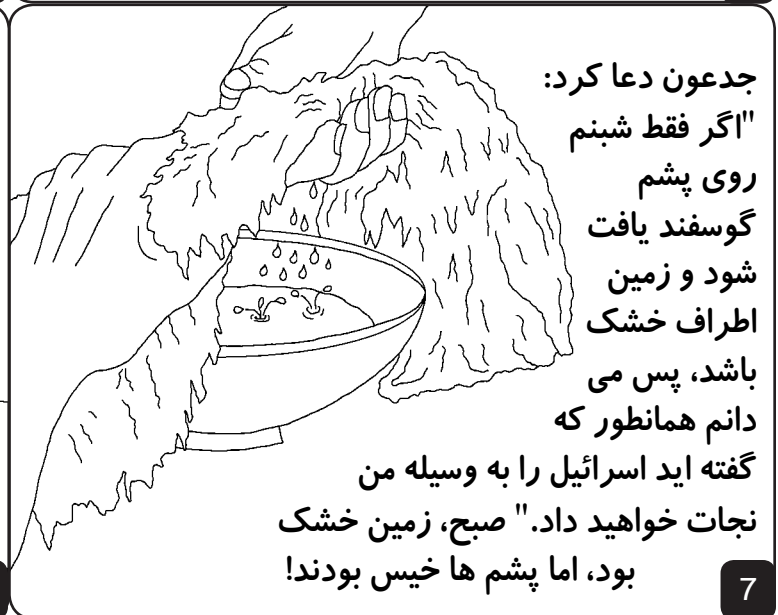
جدعون همچنان شک داشت. او می
خواست این بار خداوند شب‌نم را بر روی
زمین بنشانند و پشم‌ها خشک بمانند، و
همانطور که خواسته بود شد و پشم‌ها
خشک بودند ولی زمین‌ها خیس!



8

جدعون دعا کرد:
"اگر فقط شب‌نم
روی پشم
گوسفند یافت
شود و زمین
اطراف خشک
باشد، پس می
دانم همانطور که

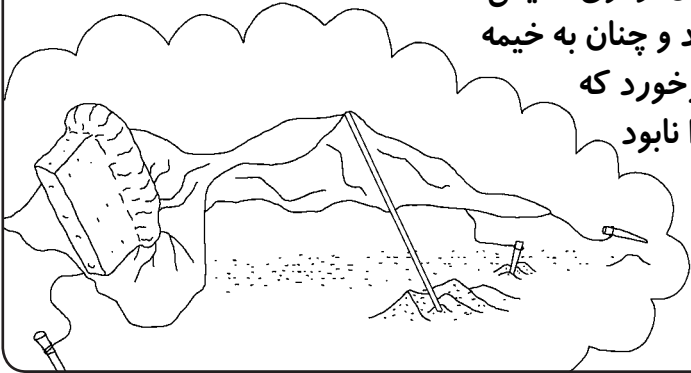
گفته‌اید اسرائیل را به وسیله من
نجات خواهید داد." صبح، زمین خشک
بود، اما پشم‌ها خیس بودند!



7

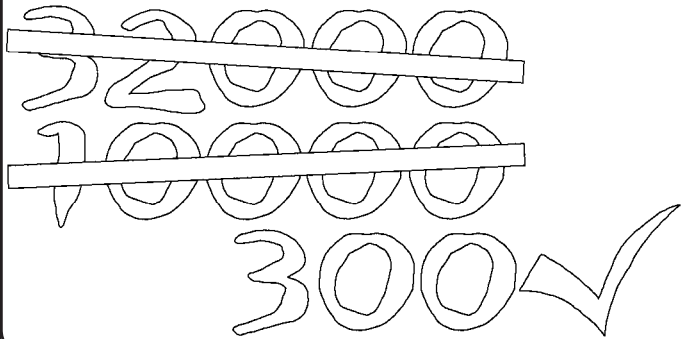
خدا می دانست که جدعون همچنان ترسیده، به همین خاطر اجازه داد که جدعون مخفیانه صدای یک سرباز مدیانی را بشنود که با یک سرباز دیگر درباره خواب عجیبی که دیده بود صحبت می کرد. او در خواب دیده بود که یک قرص نان به میان اردوی مدیانی ها

غلطید و چنان به خیمه ای برخورد که آن را نابود کرد.



10

جدعون با ارتشی متشکل از سی و دو هزار نفر شروع به کار کرد. خداوند ارتش او را به سیصد نفر تقلیل داد. خدا نمی خواست که اسرائیل بگوید ما به دست خودمان نجات پیدا کردیم. فقط خدا بود که منجی اسرائیل بود.



9

جدعون یک حمله شبانه را برنامه ریزی کرد. او به هر سرباز یک شیپور و کوزه سفالی که مشعلی در آن قرار داشت داد. آنها سپاه مدیان را محاصره کردند.



12

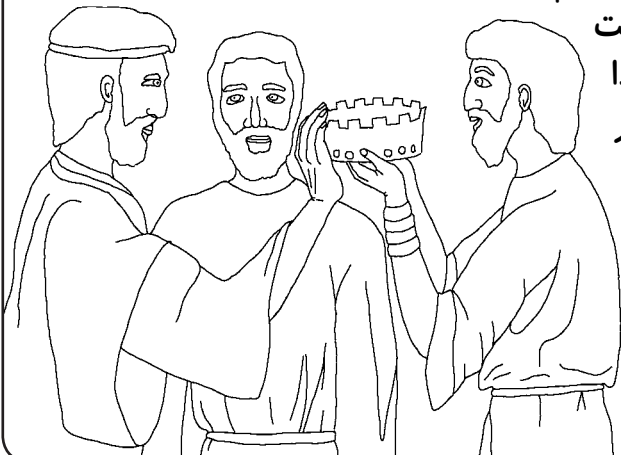
آن سرباز دیگر که این را شنید وحشت کرد و در حالی که گریه می کرد گفت: "این شمشیر جدعون است... " وقتی جدعون خواب و تعبیر او را شنید، می دانست که خدا می خواهد که او پیروز بشود.



11

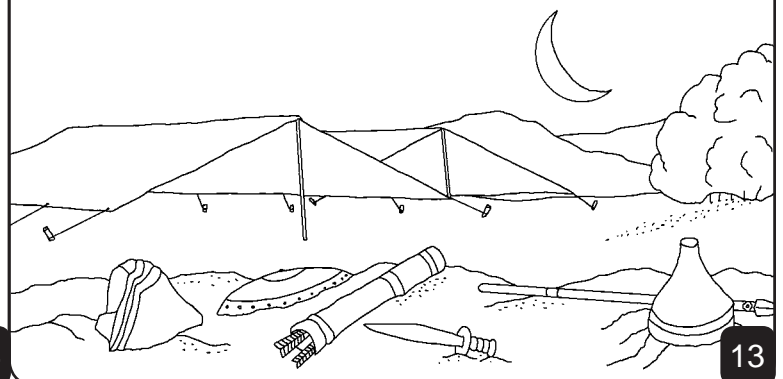
بعد از این پیروزی بزرگ بنی اسرائیل از جدعون خواستند که بر آنها حکومت کند. جدعون پاسخ داد: "من بر شما حکومت نخواهم کرد. خداوند بر شما حکومت خواهد کرد."

او می دانست که فقط خدا حق دارد بر زندگی مردم حکومت کند.



14

با علامت جدعون، سربازان در شیپور خود دمیدند و کوزه ها را خرد کردند و مشعل های خود را روشن نمودند. سربازان مدیانی از خواب برخواستند و سردرگم و فریادکنان می گریختند.



13

پایان

15

60

16

ارتش کوچکِ جدعون

داستانی از کلام خدا، یعنی کتاب مقدس

بر اساس

داوران ۶-۸

"کشف کلام تو نور می‌بخشد."

مزمور ۱۱۹: ۱۳۰

15

داستانهای کتاب مقدس با ما در بارهٔ خدایی صحبت می‌کنند که ما را آفرید و ارادهٔ او این است که شما نیز او را بشناسید.

خدا می‌داند که ما کارهای بدی انجام داده‌ایم کارهایی که او آنها را گناه می‌خواند. مجازات گناه مرگ است، اما خدا جهانیان را آن قدر محبت نمود که پسر یگانهٔ خود را فرستاد تا بر روی صلیب به خاطر بخشش گناهان ما بمیرد. عیسی مسیح پس از مرگ دوباره زنده شد و به آسمان بالا رفت. اگر تو به عیسی ایمان بیاوری و از او بخواهی که گناهان تو را ببامرزد، او تو را خواهد بخشید و وارد قلب تو خواهد شد و تو برای همیشه با او زندگی خواهی کرد.

اگر به این حقیقت ایمان داری، از صمیم قلب این دعا را بکن: عیسای عزیز من ایمان دارم که تو خدا هستی، و به صورت انسان به زمین آمدی تا برای گناهان من بمیری، و اکنون زنده هستی. خواهش می‌کنم که وارد زندگی من بشوی و گناهان مرا ببخشی تا بتوانم زندگی تازه‌ای داشته باشم و برای همیشه با تو زندگی کنم. کمک کن تا به عنوان فرزند تو بتوانم تو را اطاعت کنم و برای تو زندگی کنم. آمین.

کتاب مقدس را هر روز بخوان و همیشه دعا کن! انجیل یوحنا ۳: ۱۶

17